احسان فرزانه، پژوهشگر فلسفه در گفت‌وگو با «فرهیختگان» بررسی کرد

غنی‌نژادیسم در نظام اقتصادی، رسانه‌ای و آکادمیک ایران

سیدجواد نقوی

خبرنگار گروه اندیشه

پرسش از تحولات اجتماعی همیشه محل بحث بوده است و جامعه‌شناسان ادله متنوعی برای تحولات اجتماعی درنظر گرفته‌اند، این ادله معمولا با نظریاتی پیوست پیدا می‌کنند و تا حدودی قابل شرح هستند اما صورت این تحولات و دگرگونی‌ها به‌سرعت نیست و چندسال زمان لازم است که این تحولات رخ دهد، در اعتراضات ۱۴۰۱ یکی از مواردی که مدام درباب آن بحث‌های مختلفی درحال شکل‌گیری بود، این پرسش بود که خواسته معترضان چیست؟ درمقابل این پرسش هر فردی از منظر خود پاسخی برای ارائه داشت اما به‌وضوح روشن بود تاثیرات وسیع رسانه‌ها بر افکار و خواسته‌ها مانع از دقت نظری است، به‌طور مثال ظهور فرد منجی مثل موسی غنی‌نژاد، را در همین پازل باید فهم کرد؛ فردی که تا پیش از حضور در دو برنامه در رسانه خیلی شناخت عمومی از او وجود نداشت اما به‌سرعت و بدون دقت خاصی عده‌ای تلاش کردند او را پاسخ همه پرسش‌های مقطع فعلی نشان دهند و با افکار او مانیفستی برای خوشبختی معرفی کنند، درحالی که موج وسیعی از نقدها در محافل آکادمیک همیشه بر افکار امثال غنی‌نژاد وجود داشته است. به همین جهت با احسان فرزانه، پژوهشگر فلسفه که در حوزه رسانه با ایده‌های مکتب فرانکفورت تحقیقاتی را رقم زده است، گفت‌وگویی را شکل دادیم تا واکاوی کنیم چرایی این ظهور منجی گونه را.

* * *

بحثی در مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی سیاسی وجود دارد که یک طبقه متوسط داریم که معمولا به لحاظ فرهنگی روی طبقات دیگر اثرگذار است. وقتی در کشور ما سطح این طبقات جابه‌جا شد، ابرتورم‌ها آمد و اتفاقات دیگر رقم خورد. بسیاری بیان کردند اگر بخواهیم اعتراضاتی داشته باشیم برای طبقه فرودست خواهد بود و به دلیل نوع رفتار مشخص بود طبقه متوسط یا دهک‌های بالای ۷-۶ همراهی نخواهند کرد. اما وقتی اعتراضات ۱۴۰۱ شروع شد و از نوع اعتراضات جدید بود، یک شکلی از ایده‌ها برای اصلاح وضعیت طرح شد؛ مثلا ایده‌هایی که امثال غنی‌نژاد یا دیگر دوستان لیبرال داخلی به شکلی می‌دهند، یک همپوشانی بین اکثر دهک‌ها ایجاد می‌کند. این را چطور می‌توان تفسیر کرد؟ به‌هرحال الان باید در انتظار این بودیم این تفسیر که کمتر مورد توجه طبقه فرودست است یک جاهایی مورد توجه این طبقه هم قرار گیرد و انگار فرودست هم راه خود را در همپوشانی در این مسیر می‌فهمد. این را چطور می‌توان تفسیر کرد؟

اجازه دهید بحثی تاریخی مطرح کنم تا به این موضوع برسیم. از اواسط قرن نوزدهم در غرب و اروپا از موقعی که جریانی دربرابر نظم مسلط اجتماعی و سیاسی مقابل سرمایه‌داری شکل گرفت که متشکل و سازمان‌یافته بود، آن زمان در فضای فکری‌تر و نظری و آکادمی این جریان بحث این بود که این نظم مسلط و این نظام سرمایه‌داری نظام کارآمدی نیست و در کارهای خود این را توضیح دادند؛ به این دلیل که جامعه را به سرعت قطبی می‌کند، از مردم به شکل بی‌سابقه‌ای در تاریخ خلع ید می‌کند، تمام منابع را در دستان اقلیتی متمرکز می‌کند و درحقیقت دموکراسی را در جهان به یک معنا به خطر می‌اندازد و نابود می‌کند. اگر بخواهیم جدی‌تر درباره دموکراسی حرف بزنیم و فکر کنیم، دموکراسی به معنای اینکه آزاد باشید و بین پیراهن صورتی و مشکی یکی را انتخاب کنید نیست. دموکراسی به معنای اصیل‌تر این است که بتوانید به شکل مثبت و ایجابی در سرنوشت خود مداخله کنید، بتوانید اکت سیاسی داشته باشید، افق جمعی بسازید، یک معنای عمومی تولید کنید و مبتنی بر آن جهان را تغییر دهید و جهان را جای بهتری کنید. نکته اینجاست که وقتی سیستمی داریم که از آحاد مردم، از بخش گسترده‌ای از مردم خلع ید می‌کند عملا این دموکراسی را به یک امر فرمالیته و صوری تبدیل می‌کند. نظریه‌پردازانی که این روند را می‌دیدند می‌گفتند این سرمایه‌داری که به لحاظ اقتصادی، مسیر فرهنگی هر کسی این چنین است و به لحاظ اجتماعی چنان است، لاجرم باید از بین برود، یعنی منطق عینی اقتصادی و متریالیستی آن ایجاب می‌کند دوام نیاورد، ولی نکته اینجاست که از بین نرفت. ۱۰۰ سال گذشت و به اواسط قرن بیستم رسیدیم و بعد جنگ جهانی دوم شد.

موجی از نظریه‌پردازان آلترناتیو و آزادیخواه گفتند باید درباره انگاره‌های خود بازاندیشی کنیم؛ چراکه تاریخ و جریان امور از این قواعد ابژکتیو، از این بایدها و نبایدهای فرجام‌شناختی بی‌چون و چرا مبتنی بر یک‌سری مکانیسم‌های اقتصادی پیروی نمی‌کند چون انسان اساسا یک موجود اندیشمند و ارزش‌گذار است؛ یعنی سوژه است. سابجکتیویتی دارد. درواقع یک سوبژکتیویته جمعی داریم. یک نظام ادراکی اجتماعی داریم که این خیلی تعیین‌کننده است و بسیاری از کسانی که خواهان تحول سیاسی بنیادین در غرب بودند متوجه این امر نبودند. از اینجا به بعد بحث درباره این شد که اگر این سرمایه‌داری است با وجود اینکه محیط‌زیست را از بین می‌برد، با وجود اینکه بشریت را به شکل بی‌سابقه‌ای دچار نابرابری و فاصله‌های فاحش طبقاتی کرده و جنگ و توسعه‌طلبی را گسترش داده است، اگر نمی‌ریزد دلیل این نیست که کارآمد است بلکه دلیل این است که روی آن سازوکارها و مکانیسم‌هایی برویم که این سوبژکتیویته جمعی را می‌سازد و نظام ادراکی اکثریت را شکل می‌دهد، این اذهان و قلوب مردم را مستمر دستکاری می‌کند و از اینجا نسل نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی زاده شد و مساله اینها اقتصاد نبود. مساله فرهنگ و صنعت فرهنگ‌سازی بود.

صنعت فرهنگ‌سازی یعنی هالیوود، همایش‌ها، رادیو، تلویزیون، کلینیک‌های روانشناسی، والت دیزنی و کل این دم و دستگاه فرهنگی چطور اذهان عامه مردم اعم از فرادست و فرودست را شکل می‌دهد و نظام ارزش گذاری آنها را تعیین می‌کند و شیوه مواجهه آنها را با پدیده‌های اطراف خود شکل می‌دهد. بحث مفصلی در این باره در بحث فلسفه و جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در غرب شکل گرفت که هنوز هم مرکز ثقل روی این مساله است. به وضعیت خود برگردیم. اشاره کردید فرودستانی هستند که به لحاظ اقتصادی شرایط خوبی ندارند ولی این به این معنا نیست که لزوما آگاهی اینها با شرایط عینی انطباق داشته باشد یعنی باید اینجا نقش رسانه را خیلی جدی‌تر بگیریم. با هر گرایش سیاسی، با هر دیدگاهی که بخواهیم به وضعیت موجود بپردازیم باید بدانیم که رسانه و دم و دستگاه فرهنگی نقش بسیار تعیین‌کننده در شیوه مواجهه انسان‌ها اعم از هر گروه و طبقه دارد و می‌تواند کاری کند که جماعتی علیه خود و منافع عینی خود بیندیشد و فکر کند. داستان غنی‌نژاد هم به نظرم، همین است. شخص آقای غنی‌نژاد و شاگردان ایشان سال‌هاست که در برخی از دولت‌های ما سیاست‌های کلان اقتصادی و اسناد بالادستی ما را تنظیم کردند و در وضع موجود اقتصادی نقش مستقیم داشتند. این عینیت قضیه است یعنی اگر الان دچار تورم هستیم، اگر جوانان دچار بیکاری هستند، اگر در برابر تحریم یک جاهایی آسیب‌پذیر هستیم، اگر وضعیت ارزی ما این چنین است، اگر وضعیت بانکی ما این‌طور است، باید از کسانی که مبدع این وضعیت بودند بپرسیم.

نمی‌شود طرف سیاستگذار بوده، خود برنامه تعدیل ساختاری را نوشته، خود برنامه سوم و دوم و چهارم توسعه را نوشته و الان اینجا بدون اینکه پاسخ دهد مدعی شود. چرا باید مدعی شود؟ این مساله است. اینجا یک آپارتوسی و دم و دستگاه فرهنگی و رسانه‌ای شکل گرفته می‌تواند کاری کند که شب را همه بگویند روز است، همه منظورم بخش مهمی از جامعه است.

قطعا آن افرادی که آگاهی انتقادی بیشتری دارند اسیر این بازی‌ها نمی‌شوند ولی عملا من الان به ضرس قاطع می‌توانم بیان کنم که این موج اخیری که بعد از دو مناظره آقای غنی‌نژاد مخصوصا در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی راه افتاد و برای بسیاری این غنی‌نژاد تبدیل به قهرمان و چهره خیلی اسطوره‌ای شد، من با قطعیت می‌گویم یک ساعت و دو ساعت مناظره را در شبکه افق و بعد در شبکه چهار داشت را ندیدند. اینها کلیپ‌های یکی دو دقیقه‌ای از مناظره دیدند که آشکارا دستکاری و تقطیع شده است و در آنها دست برده شده است ولی این بازی را باور کردند و برای آنها درونی شده است.

درواقع ما باید اینجا به این برسیم که انگار ما (منظورم جامعه‌شناسان، اندیشمندان فارسی است و کسانی که در حوزه‌های اجتماعی مطالعه و پژوهش می‌کنند) این مساله را از دست کم گرفتیم و متوجه نیستیم این صنعت فرهنگی که زمانی در اروپا مطرح شده اینجاها چه کارهایی می‌کند، بلکه پروژه سیاسی-اجتماعی بسیار موثری را پیش می‌برد. فکر می‌کنم الان یکی از مسائلی که می‌تواند خیلی جالب و هیجان‌انگیز باشد، در حوزه علوم انسانی است. یعنی بچه‌هایی که کارشناسی ارشد می‌خوانند یا تز دکتری می‌نویسند، در رشته‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و حتی فلسفه، روانشناسی روی این موضوع کار کنند و در مورد اینکه رسانه‌ای که در ایران ۱۴۰۰-منظورم رسانه‌های رسمی نیست، منظورم شبکه اجتماعی و کانال‌ها و پیج‌ها و سایت‌هاست-کار می‌کنند چه اقتصاد سیاسی دارند. اینها از کجا منابع مالی خود را تامین می‌کنند؟ چرا اینها باید از غنی‌نژاد یک اسطوره بسازند؟ خط و ربط اقتصاد سیاسی این مساله را باید روشن کنیم نه اینکه خودم در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران درس خواندم، اکثر پروژه‌ها درباره دعوای افلاطون و ارسطو و درباره اختلاف نظر میشل فوکو و... است. اینها کار شده و اروپایی‌ها خیلی بهتر از ما کار کردند. شما توضیح دهید در وضعیت ما این چطور کار می‌کند؟ چطور جریان‌سازی می‌کند؟ علوم انسانی ما در این حوزه ضعیف است و به‌خاطر همین در توضیح وضعیت هنوز فکت کم داریم.

می‌توان این گونه برآورد کرد علوم انسانی ما یا حتی دانش‌آموختگان ما در رشته جامعه‌شناسی تا رشته‌هایی همچون مطالعات فرهنگی و علوم سیاسی، واقعا آن چنانکه روی این قضیه که صنعت فرهنگ پررنگ بوده و هنوز هم در غرب پررنگ است توجه نکرده است. مثالی برای این قضیه می‌زنم؛ در همین اعتراضات سال ۱۴۰۱ با همه نقصان‌هایی که داشته، یکی از چیزهایی که اهالی علوم انسانی در اشکال مختلف طرح می‌کردند این بود که این زندگی روزمره سیاست است. اینها امر نویی است. از این نمونه یادداشت‌ها را می‌دیدیم یا اگر ابتذالی هم وجود دارد حتی ابتذال پیوسته به پهلوی را به‌نوعی دیدیم که تایید می‌کردند.

این نشان می‌دهد علوم انسانی ما با صنعت فرهنگ یا آن چیزی که فرانکفورتی‌ها در اشکال مختلف داشتند، ارتباط نگرفته. یعنی اگر بخشی در ارتباط بود حداقل در بین این همه تاییدات ممکن بود دو نقد به وضعیت هم وجود داشته باشد. چون فقط این اعتراضات ۱۴۰۱ نبوده است. ما در انتخابات ۹۶ مشارکت ۱۰۰ درصد سلبریتی‌ها را داشتیم. مثلا در اعتراضات آبان ۹۸ یک‌هزارم این چیزی که الان می‌بینیم را نداشتیم درحالی که آنجا به نظرم اعتراضات واقعی‌تر و ملموس‌تر بود تا این چیزی که اتفاق افتاده است.

دقیقا. چرا این‌طور می‌شود؟

به‌خاطر سیطره نظری و روش‌شناختی؛ آن چیزی که من اسم آن را نئولیبرالیسم می‌گذارم، نه‌تنها بر فضای اجتماعی و اقتصادی و فضای رسانه‌ای ما بلکه حتی بر فضای آکادمیک ما حاکم است. این روش‌شناختی چیست؟ اگر خیلی بخواهم مساله را ساده بیان کنم و جاهایی ساده‌سازی کنم طبیعی‌سازی امور اجتماعی است، یعنی شما پدیده‌هایی که جامعه با آنها مواجه می‌شود، به‌مثابه پدیده‌های طبیعی در نظر بگیرید؛ به‌مثابه غروب و طلوع خورشید، انگار آب در ۱۰۰ درجه سانتیگراد جوش می‌آید. هایک، پیغمبر نئولیبرالیسم در سطح جهانی و پیغمبر موسی غنی‌نژاد و بقیه نئولیبرال‌های وطنی می‌گوید یک نظم خودانگیخته وجود دارد و اسم آن را کاتالاکسی می‌گذارد. این نظم خودانگیخته را به‌مثابه انسان‌ها، جامعه و دانشمندان می‌بینیم که فقط می‌توانیم بشناسیم، ما می‌توانیم توضیح دهیم، نمی‌توانیم تغییر دهیم، نمی‌توانیم در آن مداخله کنیم. ما باید به مکانیسم‌های اقتصادی مثل قوانین ازلی و ابدی طبیعت گردن بنهیم و اینها صراحتا بیان می‌شود و تفسیر من نیست.

هیچ فرقی نمی‌کند، الان می‌خواهیم دستورالعمل‌های نئولیبرالی را که اینها اسم آن را علم اقتصاد می‌گذارند در آمریکا به کار ببریم یا در جمهوری اسلامی ایران- کشوری که درگیر منازعه با آمریکا و نظام سلطه است و دچار تحریم و محاصره اقتصادی است-به کار ببریم. اینها این حرف‌ها را نمی‌فهمند، چون گفتمان و روش‌شناسی‌شان اجازه فهم این مساله را نمی‌دهد. نئولیبرالیسم واقع‌گرایی است، یعنی آن چیزی که دربرابر چشم شما در عرصه اجتماع اتفاق می‌افتد را از تمام عناصر سیاسی، ارزشی، عقیدتی خالی کنید و به‌مثابه یک امر طبیعی تدوین کنید. حالا به سوال شما برمی‌گردم که چرا از نظر بخش مهمی از دانشجویان و اساتید ما در رشته علوم انسانی این سلبریتیسم مبتذل را شاهد هستیم؟ چون نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند این قدرت‌ساخته است، قدرت مداخله می‌کند، یک دم‌ودستگاه و شبکه درهم‌تنیده‌ای از منافع وجود دارد که اینها را شکل می‌دهد و جریان‌سازی می‌کند و ترند می‌سازد.

متناسب با آن رسانه درست می‌کند، سلبریتی بالا می‌آورد. این را درک نمی‌کنند. یک جایی این روپر مرداک چه کار می‌کند؟ دیدگاه اینها این بود برای اینکه بتوانیم سیاست و نبض قدرت را در دست بگیریم، باید جامعه مدنی را فتح کنیم، یعنی همان چیزی که گرامشی تحت‌عنوان هژمونی از آن نام می‌برد؛ باید برای مردم ذائقه درست کنیم و خوراک رسانه‌ای اینها را تهیه کنیم، آنچه را می‌پسندند و آنچه را نمی‌پسندند ما تعیین کنیم، نه با ضرب و زور، بلکه با روش‌های رسانه‌ای، با برندسازی، با هزار دوز و کلک مبتنی بر رسانه‌های جدید و انقلاب فناوری ارتباطات و اطلاعات اذهان عمومی را با خود همراه کنیم. آن زمان چه اتفاقی می‌افتد؟ آن وقت اگر خواستیم سیاستی را اجرا کنیم که نمی‌شود، منتقدان نمی‌توانند دربرابر آن حرفی بزنند، به‌خاطر اینکه توده مردمی که مخ آنها را زده‌ایم و با خود همراه کردیم بر سر آن منتقدان می‌ریزند و آنقدر به آنها بهتان می‌زنند و فحاشی و تهدید می‌کنند که طرف عرصه را خالی می‌کند.

این نکته شما درست اما سوالی پیش می‌آید؛ این که آدمی مثل آقای دکتر مالجو... آدم‌هایی هستند که گفتمان آنها خیلی این نیست که غنی‌نژاد طرح می‌کند، به‌تعبیری نه لیبرال و نه نئولیبرال است اما وقتی طرح موضوع می‌کنند مالجو به‌نوعی غنی‌نژاد است! چرا چنین است؟ حتی وقتی چند تن از اساتید علوم سیاسی کشور در اوج اعتراضات می‌نوشتند احساس می‌کردم اصلاح‌طلب لیبرال مطلب می‌نویسد ولی گویی در لحظه‌ای همه به‌شکلی لیبرال می‌شوند. اینجا قابل‌قیاس نیست. ممکن است دانشجو، فردی، روزنامه‌نگاری در این لحظه قرار گیرد اما آدم‌هایی سال‌ها گفتمان‌های مختلفی داشتند و آقای مالجو در اقتصاد سیاسی شاید سال‌ها گفتمانش مخالف لیبرال‌ها نبوده اما هیچ‌گاه موافق آنها هم نبوده ولی وقتی طرح بحث می‌کند انگار جامعه مدنی اصلاح‌طلب دهه ۸۰ طرح بحث می‌کند. چطور می‌شود که این اتفاق می‌افتد؟

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

به‌خاطر این است که امکان بردن افکار عمومی به این آرایش شکل گرفته است، یعنی هر کسی الان اگر در جایگاه مخالف دولت ایران خود را تعریف می‌کند برای اینکه بتواند در رسانه دست بالا را پیدا کند تا حد زیادی مجبور است به این بازی لیبرالی پا دهد. اگر مروری بر فضای رسانه‌ها داشته باشید، متوجه می‌شوید چنین جوی شکل گرفته است.

به چالش کشیدن این هژمونی اصلا کار راحتی نیست و اینجا مساله اغراض سیاسی افراد نیز وسط می‌آید و نظریه‌پردازان و چهره‌های آکادمیک که یک کنشگر گفتمانی تام و تمام نیستند و اینها تجربه زیسته خود و جهت‌گیری‌هایی دارند، به چیزی علاقه‌مند و از چیزی سرخورده‌اند، یعنی امیال و اغراض شخصی خود آنها نیز در تحلیل وارد می‌شود. آن را در این جوی که ساخته‌شده وارد کنید. من می‌گویم شاید یک سلبریتی در داخل کشور مثلا وقتی مسائل مسمومیت‌ها در مدارس پیش آمد، اساسا اعتقاد نداشته باشد باید بر این مساله بدمیم و آن را تشدید کنیم، ولی می‌بیند بقیه صنف او و شبکه‌های اجتماعی که در آن حضور دارد همواره این مسائل را پوش داده و به او فشار وارد می‌کنند. یک گروه فشار بسیار قدرتمند در رسانه شکل گرفته که اینها را از پا درمی‌آورد، یعنی طرف جایی احساس می‌کند منافع حرفه‌ای، شخصی و کارش در خطر است. اگر او هم دروغی را استوری نکند، اگر از رضا کیانیان جا بماند برای او بد می‌شود و در بازی نیست.

در فضای آکادمیک نیز همین اتفاق می‌افتد؟

در فضای آکادمیک نیز چنین است. در این فضا مگر این بازی قدرت جریان ندارد؟ مگر این گروه‌ها یا جنگ‌های خاص وجود ندارند؟ در فضای آکادمیک ما هم این‌طور است. بالاخره اصلاح‌طلبان شبکه و پژوهشگاه، روزنامه و دفتر و دستکی داشته و در وزارتخانه‌ها و نهادهای مختلف نفوذ دارند.

طرف دانشجویی است که از رشته علوم سیاسی یا جامعه‌شناسی فارغ‌التحصیل شده و می‌خواهد سر کار برود. چه کار باید بکند؟ وقتی این شبکه وجود دارد، این افراد را در خود ادغام می‌کند، چون فقط نزاع اندیشه‌ها و افکار نیست. نباید ایده‌آلیستی صحنه را تفسیر کنیم. باید رئالیستی‌تر ببینیم، قدرت و حیات افراد و زیست‌شان، رشد و پیشرفت‌شان را هم درنظر بگیریم. طرف فکر می‌کند اگر از این جریان خاص حمایت کند می‌تواند پست بگیرد یا چهار روز دیگر در اندیشکده‌ای جذب شود. این کار را می‌کند. نکته اینجاست که نباید سطح دعوا را در سطح این افراد بیاوریم. نه اینکه نباید بیاوریم، قطعا اینها مقصر و مسئول هستند و باید جواب بدهند، ولی به نظرم منازعه اصلی در این سطح نیست بلکه در سطح تبیین اقتصاد سیاسی این فضا و رسانه است. اینکه از کجا تامین مالی می‌شود؟ معطوف به چه اهدافی است؟ چطور می‌تواند انقیاد را شکل دهد؟ بسیاری از چهره‌هایی که به‌نظر من و شما شاید عجیب باشد می‌توانند اکثریتی را بسازند؛ نه اینکه اذهان را تحریک کنند، ذهن را از کل می‌کوبند و می‌سازند.

به‌خاطر همین من می‌گویم برای اینکه بتوانیم فهم عمیق‌تر و متناسب با آن کنش سیاسی جدی‌تر داشته باشیم باید مرکز ثقل تحلیل و کانون تمرکز خود را روی سازوکارهایی بیاوریم که این وضعیت رسانه‌ای را می‌سازند و درعین‌حال که اقتصادی است، وجه سیاسی دارد و یک شبکه دانش قدرت است. این شبکه خیلی مهم‌تر و اصلی‌تر از افراد است.

به‌تعبیری دستگاه فوکویی یا شبه‌فوکویی را ترسیم می‌کنید که مجموعه‌ای از طریق فضاهای مجازی (از اینستاگرام گرفته تا بقیه موارد) شکل می‌گیرد که یک جامعه کنترلی درست کرده و شاید برخی مواقع از دولت‌ها و حتی از آن چیزی که مسئولان می‌خواهند ارزش‌گذاری کنند، ارزشمندتر است. این‌طور می‌خواهید تفسیر و تاویل کنید؟

مساله در سازوکارهای ساختن نظام ادراکی اکثریت است. فوکو در این رابطه دیدگاه‌هایی دارد که بخشی بحث‌های جدی و بخشی دیگر قابل نقد است و افراد بسیاری هم در این رابطه صحبت کرده‌اند. بحث اصلی این است که باید متوجه سوبژه و عنصر ذهنیت و سوژه و ذهنیت در تعیین بخشیدن به مناسبات واقعی خود باشیم. نباید آن را دست کم بگیریم و باید متوجه باشیم که ما در جنگ رسانه‌ای تمام‌عیاری هستیم که اگر اهمیت آن بیشتر از جنگی که با راکت و موشک انجام می‌شود نباشد، قطعا کمتر هم نیست. شما از فوکو صحبت کردید، من از بودریار مثال می‌زنم. او متفکری است که خیلی‌ها او را جدی نگرفته‌اند و در ایران هم جدی نمی‌گیرند. ولی حرفش چیست؟ حرفی می‌زند که باید روی آن فکر کنیم؛ می‌گوید ما با رسانه‌های دیجیتال وارد عصری شدیم که اساسا دسترسی مستقیم ما به واقعیت پیش چشم‌مان مسدود شده است. تنها این مانیتورها هستند که کانال‌های اتصال ما با خیابان، میدان، محیط کار و بچه خود ماست. او به آن فرکتال (fractal) می‌گوید.

او انسان جدیدی که شکل گرفته را این‌طور توصیف می‌کند. داستان این است که آنقدر شکاف اندیشه و واقعیت عمیق شده که آن چیزی که قبل‌تر تحت عنوان ازخودبیگانگی در اندیشه سیاسی و فلسفی یک‌سری از متفکران تقبیح می‌شد و درباره آن هشدار می‌دادند و معتقد بودند این به در می‌زند و خانه‌مان را می‌گیرد، الان وسط اتاق است و حتی صاحب خانه ما شده است. به‌خاطر اینکه آنقدر این فناوری‌ها به شیوه مویرگی می‌توانند در باورهای ما، در احساسات ما، در امیال ما مداخله کنند که قبل از فکر و جهان‌بینی، میل شما را می‌سازند.

این حرفی است که بودریار و بسیاری دیگر بیان می‌کنند. من نمی‌گویم اینها را باید تام و تمام پذیریم ولی باید بدان توجه کنیم. بالاخره قدری فضای روشنفکری ما نسبت به عصر خود عقب‌افتاده است یعنی حرف‌هایی را می‌شنویم و تحلیل‌هایی را می‌بینیم که واقعا برای ۱۰۰ سال پیش است. در حد پارسونز و در حد دهه ۱۹۳۰ میلادی و قبل‌تر است. اگر بخواهید حرف‌های غنی‌نژاد را تبیین کنید، اگر تبارشناسی کنید تا آدام اسمیت عقب می‌رود. یعنی ایشان شخصا هیچ درکی از تحولات فکری، فلسفی و جامعه‌شناسی در ۶۰-۵۰ سال گذشته ندارد. اگر غنی‌نژاد را بیان می‌کنم به این دلیل است که طیف بزرگی از اساتید و ژورنالیست‌ها و اصحاب رسانه ما هم این‌طور فکر می‌کنند و همین ساده‌لوحی را دارند و تا این اندازه سیاست‌زدایی‌شده درباره جهان می‌اندیشند. اصلا مساله سلطه، مساله نیست. مساله‌سازی نمی‌شود که اراده قدرتی در نسبت انسان با انسان وجود دارد و مناسبات صرفا عینی نیست. مناسبات ارزشی است، رابطه من با دیگری رابطه اجتماعی و ذهنی است. این ذهنیت خیلی در وضعیت ما تعیین‌کننده است. اصلا این را نمی‌بینیم.

منظورم بخش مهمی از سنت دانشگاهی و فضای ژورنالیستی و فضای رسانه‌های اجتماعی است. وضعیت فجیع است و از قضا اتفاقا همین است که به نظر من سیاست می‌سازد. آن آکادمی الان خیلی در بازی‌ای که راه افتاده تعیین‌کننده نیست. توییتر و اینستاگرام مهم‌تر از کتاب شده است چون ارتباط بی‌واسطه با توده‌های مردم دارند. به نظرم ما باید ضمن اینکه نظام دانشگاهی خود را نقد می‌کنیم، به سراغ این بیاییم؛ سراغ رسانه‌های جدید بیاییم و الگوهای فکرسازی و اقتصاد سیاسی را تبیین کنیم تا توضیح دهیم چه اتفاقی افتاده است. البته این به این معنا نیست که ما سطح مطالعه خود را صرفا در حد بحث‌های ارتباطات و علوم ارتباطی متوقف کنیم.

قطعا این ارتباط ارگانیکی با وضعیت عینی ما دارد که اگر فرصت باشد می‌توانیم درباره این ارتباط صحبت کنم که چرا اینقدر اذهان عمومی و فرهنگ عامه ما مصرف‌گرا، کالایی، تنانه و نئولیبرالیستی شده است؟ بخش مهمی از این، حاصل پروپاگاندا و سازوکارهای هژمونی‌سازی است و بخشی حاصل این است که ۳۰ سال است سیاست‌های تعدیل ساختاری را اجرا می‌کنیم.

یک نکته‌ای بیان کردید که به نظرم طرح بحث خوبی خواهد شد. یک زمانی اصطلاحی داشتیم به نام ازخودبیگانگی؛ انسانی که وارد فضایی می‌شود که به تعبیری پساانسان یا در اشکال جدید ترانسانسان نامیده می‌شود. پساانسانی که نیچه هم مطرح می‌کند بهتر است. به نظر در اعتراضات ۱۴۰۱ باید این را بیان کرد که تعداد زیادی از اهالی آکادمیک ما، چه داخل و چه خارج از کشور، این ازخودبیگانگی که برخی جاها مشخص بود و همیشه نباید فریاد بزنند را به نام آزادی تئوریزه می‌کردند یا به نام شکلی از انسان‌های آگاه! انگار برخی ازخودبیگانگی را در وضعیت جدید برای سیاست‌زدایی یا برای اینکه خاستگاه فکری خود را درست کنند، تئوریزه می‌کنند.

این خود به چه معناست؟ نکته همین است. وقتی از خود صحبت می‌کنیم یعنی درحقیقت یک ایده و اراده، نفسی است که قابل تقلیل به متریال نیست. یعنی ما باید به این قائل باشیم که سوژه‌ای وجود دارد تا بتوانیم در رابطه با رهایی آن، بیگانه شدن یا نشدن آن صحبت کنیم و نقد کنیم یا نکنیم. موقعی که شما انسان را صرفا به شکل زائده‌ای بر تن نظم طبیعی می‌بینید و تحلیل می‌کنید؛ موقعی که هیچ عاملیتی، هیچ اجراگری سوبژکتیوی برای آدمی در برابر نظم مسلطی که طبیعی‌سازی شده، قائل نیستید؛ موقعی که معتقد هستید بازار -آنچه اینها اسم آن را بازار آزاد می‌گذارند- است، نه مداخله‌پذیر است و نه قابل مدیریت کردن است، یک‌سری قوانینی است که مستقل از اراده و باورهای ما، مستقل از شرایط سیاسی ما کار می‌کند و در هر شرایطی باید بر سرنوشت ما حاکم باشد چه معنایی دارد؟ یعنی سوژه‌زدایی از انسان و جهان است. اصالت بخشیدن به وضعیت ابژکتیو است، سیاست‌زدایی کردن و تاریخ‌زدایی کردن است.

این چیزی که ما بیان می‌کنیم صدر آن به اسلام سیاسی می‌خورد ولی در سطح بازی رسانه‌ای به صورت نسبت به ما می‌گویند شما می‌خواهید...

نکته همین است. بحث ایدئولوژی و علمی که به شکل به غایت مبتذل مطرح شده است، اساسا ناشی از نفهمیدن اینهاست. مگر انسان غیرایدئولوژیک می‌تواند باشد؟ واقعا مطمئن هستم اکثر کسانی که از این اصطلاح‌ها استفاده و منتقدان خود را ایدئولوژیک قلمداد کرده و سعی می‌کنند خود را از اصحاب علم معرفی کنند، هیچ درکی از فلسفه علم و مفهوم ایدئولوژی و هیچ شناختی از نظام معرفتی و معرفت‌شناختی انسان ندارند. مگر ما می‌توانیم پرسپکتیوی در نسبت با وضعیت نداشته باشیم؟ مگر نظر، بدون منظر میسر است؟ چنین چیزی وجود دارد؟ امکان دارد به کلی از روابط اجتماعی، از پایگاه طبقاتی، از باورها، از خانواده، از وطن و از تاریخ خود منفک شوم و در یک وضعیت خنثی محض درباره واقعیت حرف بزنم و آن را تجزیه‌وتحلیل کنم؟ این دیدگاه پوزیتیویستی و نحوه مواجهه پوزیتیویستی با جهان واقعا خیلی عقب‌افتاده و منسوخ است. من چرا می‌گویم نئولیبرال‌های وطنی؟ اتفاقا از لفظ نئولیبرال برای اینها استفاده می‌کنم و هیچ ابایی نباید داشت. اینها تا مغز استخوان نئولیبرال هستند. نئولیبرال فقط به معنای اقتصادی نیست. نئولیبرال یک انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، پروژه سیاسی است. آن را به وجه اقتصادی تقلیل ندهیم. در بازی اینها نیفتید که تا بحث نئولیبرال می‌شود می‌گویند ما در ایران روی پفک قیمت‌گذاری می‌کنیم... مساله این نیست. نباید بحث را به این سطح تقلیل دهیم. نئولیبرالیسم یک جهان‌بینی است که هم وجه سیاسی، هم وجه اجتماعی، هم وجه اقتصادی و هم وجه فرهنگی دارد و کسانی که به این شکل مسائل را می‌بینند به نظر من نمی‌دانند درباره چه چیزی حرف می‌زنند.

ما هیچ‌گاه بیرون از گفتمان نیستیم. آقای غنی‌نژاد که استاد تمام اینهاست، این بحث‌ها را راه انداختند و همپالگی‌های غنی‌نژاد، واقعا نمی‌دانند و درکی از این موضوع ندارند. درک نمی‌کنند انسان به چه معناست، تاریخ به چه معناست. به نظرم ما در این بحث به شکل پایه‌ای گیر داریم. اینها به صورت جدی دچار فقر تئوریک هستند.

اگر تفسیر این‌طور باشد که انسان همین انسان است و شما اسم آن را ازخودبیگانه می‌گذارید، شما اصطلاح چپ یا اسلام سیاسی بدان می‌دهید. این انسان رهاست و شما مخالف این انسان هستید. با این باید چگونه برخورد کرد؟ ما ابتذال را در این مدت تئوریزه‌شده می‌بینیم. یعنی وقتی می‌پرسید انسانی که این ابتذال را انجام می‌دهد و ۱۰۰ مدل عمل زیبایی روی خود انجام می‌دهد، چه انسانی است، می‌گوید این انسان رهاست، شما مخالف این رهایی هستید و شما کمونیست‌ها یا اسلام سیاسی‌ها...؛ سریع از این مدل برچسب‌ها می‌زنید. باید چه کرد؟

مساله غلط است. مساله این است که اگر یک نفر از این عزیزان توانست تعریفی از انسان ارائه کند که منفک از مناسبات اجتماعی‌سیاسی باشد، من تا نهایت نتیجه‌گیری‌های اینها را می‌پذیرم. اینها در لحظه ورود به بحث ایراد دارند، که بعد به آن نقطه می‌رسند. من یک مثال بیان کنم. من الان می‌خواهم خود را تعریف کنم. آیا من می‌توانم تعریفی از خودم ارائه کنم که نسبت من با دیگری در آن مندرج نباشد؟ مثلا من احسان هستم، یعنی یک غیراحسانی هم وجود دارد. من می‌گویم ایرانی هستم، یعنی یک غیرایرانی هم وجود دارد. من سفیدپوست هستم، یعنی سیاه‌پوستی هم وجود دارد. من مرد هستم، یعنی زنی وجود دارد. یعنی ما از لحظه‌ای که چشم خود را به این جهان باز می‌کنیم یک شبکه اجتماعی داریم. این شبکه اجتماعی ضرورتا یک شبکه قدرت است؛ چراکه نسبت انسان با انسان چون در آن یک ذهنیت و اراده‌ای وجود دارد و یک نظام منافعی حول این روابط شکل می‌گیرد، حتما نسبتی با این منافع هم برقرار می‌کند.

همان‌طور که قبل‌تر هم اشاره کردم ارتباط ما به‌طور توامان ارتباط عینی و ذهنی است، هم منافع در آن وجود دارد و هم ایده‌آل‌ها در آن وجود دارد. اینکه من رها هستم اول باید این رهایی توضیح داده شود که از چه چیزی رها هستم. شما رها نیستید بلکه در یک نسبتی با آمریکا هستید، در یک نسبتی با جمهوری اسلامی هستید، در یک نسبتی با نسل قبل از خود و با نسل بعد از خود هستید، در یک وضعیت اجتماعی هستید، مساله پایه حقوق در ارزیابی‌ها مطرح است. همه اینها وجود دارد، مگر می‌شود شما رها باشید؟ پوششی که شما انتخاب می‌کنید، گفتار تا انتها سیاسی است چون با تمام نظام‌های معرفتی که به‌طور توامان دستگاه‌های قدرت هم هستند، به‌خاطر اینکه الگوسازی می‌کنند، نسبتی دارید. در یک شبکه هستید. اگر یک نفر از اینها ادعا کند من قبول دارم و در این بازی قدرت هستم و عاشق آمریکا هستم و دم امپریالیسم هم گرم به‌نظرم بیشتر جای بحث دارد تا اینکه یک نفر چنین موضعی اتخاذ کند که من هر آن چیزی که انجام می‌دهم تنها و تنها خواست خودم است و هیچ ارتباطی با بقیه ندارد، هیچ ارتباطی با امر اجتماعی ندارد، هیچ نسبتی با تاریخ ندارد. این‌طور نیست. همه اینها به هم ربط دارد. این دوستان اگر فلسفه بخوانند -منظورم از این دوستان بچه‌هایی که در کوچه و خیابان هستند یا منظورم دانشجویان نیست، تئوریسین‌ها و چهره‌های رسانه‌ای آنها را می‌گویم- بهتر خواهد بود و واقعا توصیه می‌کنم فلسفه بخوانند. نمی‌شود در یک گفت‌وگوی ۴۰-۳۰ دقیقه‌ای جهل اینها را به لحاظ فلسفی توضیح داد. تا این حد تاریخ‌زدایی کردن از انسان، جامعه‌زدایی کردن انسان و منفک کردن آدمی از وضعیت سیاسی را فقط در فضای مبتذل رسانه‌های غیررسمی خود می‌بینیم. این حرف‌ها در دنیای جدی اندیشه سیاسی هیچ جایی ندارد.

تاریخ‌زدایی را توضیح دهید. به این معناست که این دوستان به وجهی از تاریخ در یک نقطه که مطلوب آنهاست، نورافکن می‌تابند و آن را وسط می‌آورند؛ مثل اینکه دهه ۴۰ دهه خوبی در پیشرفت و توسعه بود بدون اینکه قبل و بعد دهه ۴۰ را بیان کنند یا درباره کودتای ۲۸ مرداد طوری مساله را صورت‌بندی می‌کنند یا درمورد خود رضاخان مطالبی بیان می‌کنند یا حتی درباره این دوره جنگ و بعد از انقلاب صورت‌بندی خاصی دارند. این به معنای تاریخ‌زدایی است یا عملا بی‌تاریخی را تئوریزه می‌کنند و تاریخ را مساله مهمی نمی‌دانند؟

غیرتاریخی بودن و تاریخ‌زدایی به لحاظ Epistemology (معرفت‌شناسی) منظورم است. یعنی این جریان غالب اقتصادی و رسانه‌ای اساسا معتقد است ایده‌هایی که از آن دفاع می‌کند عام است، اینها فرازمانی و فرامکانی است. آن چیزی که هایک می‌گوید ربطی با مناسبات اجتماعی آمریکای قبل از جنگ جهانی و بعد از جنگ جهانی ندارد. انگار یک چیز آسمانی است. هر چیزی که اینها از آن حرف می‌زنند به همین معنا غیرتاریخی است، یعنی اساسا نباید توجه کرد به اینکه از کجا شکل گرفته، یک سری داشته، یک شالوده اجتماعی داشته و زمینه‌ای تاریخی داشته است. اینها از نظر این افراد محل اعراب نیست.

اصلا درباره این مساله حرف نمی‌زنند. به‌خاطر اینکه پروژه‌شان جذاب کردن ایده‌ها و شیءواره کردن امور است. موقعی که نشان دهید ایده‌ای همچون بازار آزاد یا هر چیز دیگری در شرایط اجتماعی مشخص، مبتنی‌بر منافعی خاص، در یک اندرکنش و در یک مناسبات طبقاتی خاص شکل گرفته و اهداف سیاسی خاص را دنبال می‌کند، هر ایده اجتماعی و سیاسی باشد، نمی‌توانید به این شکل از علم حرف بزنید، نمی‌توانید آن را مطلق کنید، نمی‌توانید بگویید تحریم مهم نیست، نمی‌توانید بگوید مقاومت و نوع ارتباط با نظام جهانی مرتبط نیست. مساله انقلاب یعنی در این کشور انقلابی شده است. موقعی که غیرتاریخی به جهان عینی یا ذهنی نگاه می‌کنید، چه ایده‌ها و چه وضعیت اجتماعی منظور است، همه اینها بلاموضوع می‌شود. از نظر اینها هم بلاموضوع است؛ چراکه اینها می‌خواهند هویت جمعی ما را از بین ببرند یعنی آن را به زباله‌دانی بسپارند. مقاومت از کجا برمی‌آید؟ مقاومت در آن لحظه‌ای متولد می‌شود که من هویتی دارم، هویت من متمایز از دیگری است و لزوما نباید با آنچه او می‌گوید و او برای من مقرر می‌کند و آن چیزی که مسلط است ادغام شوم. این دوستان و این نئولیبرال‌ها خواهان ادغام ما در نظم مسلط جهانی هستند.

خواهان ادغام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما در این نظم مسلط هستند و می‌خواهند ما نرمالایز شویم. کاری که باید کنند این است که هویت را بزنند و منی نداشته باشید که براساس آن در برابر این نظم هژمونی غیریت‌سازی کنید. برای اینکه منی نداشته باشید باید خود سوژه را بزنید، باید اصل اصالت انسان در برابر نظم شیء‌واره بیرونی را از بین ببرید، باید قائل به این باشید هر ایده‌ای که ما داریم جهانی است، بی‌تاریخ است و مفهوم است و همه باید از آن پیروی کنند. موقعی که در چنین پروژه‌ای پیش می‌روید نه می‌توان از انقلاب اسلامی دفاع کرد و نه می‌توان از مقاومت دفاع کرد، به‌عبارتی از هیچ چیزی نمی‌توان دفاع کرد. باید انگیزه‌های پس و پشت این پروژه را بشناسیم.

حتی وقتی درباره تاریخ بحث می‌کنند ظاهرا شکلی از تاریخ و هویت را بحث می‌کنند که خیلی راحت می‌تواند به نظم جهانی و نرمالیزه شدن کمک کند، یعنی در تاریخ‌های باستانی ایرانی که خیلی معلوم نیست چه شکلی دارد مثلا هویتی شکل نمی‌گیرد و سیالیتی را هم در تاریخ دنبال می‌کنند.

بله، اینها در رابطه با تاریخ حرف می‌زنند، ولی نه به شیوه تاریخ‌مند! این خیلی مهم است. این تمایز اهمیت دارد. آن چیزی که ما باید از آن در برابر این جریان دفاع کنیم، تاریخ‌مند ایده‌ها، مفاهیم، راه‌حل‌هاست. برای اینکه بتوانیم نشان دهیم سیاست یک امر بنیادین است چون در منازعاتی که وجود دارد در عرصه اجتماعی و روابط بین‌الملل مساله سلطه مساله بنیادین است، یک روابط نامتقارن قدرت وجود دارد که یکی قرار است بالا و دیگری پایین باشد و ما در لحظه تاریخی تصمیم گرفتیم به این تن ندهیم.

سلطه امر تاریخ ساخته است. سلطه تاریخ‌مند است. موقعی که قائل هستید تاریخ‌مندی را در سطح معرفت‌شناختی نقد می‌کنید چه اتفاقی می‌افتد؟ آن چیزی که وجود دارد از میدان کنش انقلابی انسان خارج قرار می‌گیرد چون عامه و مایی که شهروند هستیم باور می‌کنیم اراده‌ای برای تغییر جهان نداریم، چون آن چیزی که غیرتاریخی و آن چیزی که ازلی و ابدی است را می‌توان کاری کرد؟ اگر به این نتیجه برسیم که سرمایه‌داری تاریخ ندارد، الان آقای غنی‌نژاد این مساله را مطرح می‌کند که این اصطلاح سرمایه‌داری اصطلاحی است که چپ‌ها درست کردند تا نظام بازار را بدنام کنند و نظام بازار از حضرت آدم شکل گرفته -به همین شکلی که در آمریکا است- تا الان ادامه دارد و طبیعی‌ترین و فراگیرترین نظم بشر است. تاریخ ندارد. وقتی این‌طور مساله را معرفی می‌کند این خارج از کنش شما قرار می‌گیرد.

مگر شما می‌توانید کاری کنید خورشید از شرق طلوع نکند و از غرب غروب نکند؟ به‌خاطر اینکه اگر کسانی که در یک نظم مسلط بازنده هستند، مثل ما در نظم جهانی منظور است، اگر به این باور برسیم که شیوه نظم نابرابر جهانی همواره طبیعی و از لحظه آفرینش و پیدایش انسان بوده و تا بی‌نهایت تاریخ هم خواهد بود، برای چه باید ایده آلترناتیو داشته باشید؟ در برابر چه چیزی مقاومت کنید؟ یک مقاومت عبث و بیهوده می‌شود. مگر دربرابر جاذبه زمین می‌توان مقاومت کرد؟ ما برای اینکه مقاومت را تئوریزه کنیم باید نشان دهیم سرمایه‌داری تاریخ دارد، سرمایه‌داری در مناسبات اجتماعی و یک کانتکس اجتماعی شکل گرفته است، مبتنی‌بر منافع خاصی است و آن منافع این را پیش می‌برد.

تا بتوانیم در برابر آن بایستیم تا بتوانیم خود و وضعیت خود و کشور خود و مردم و محرومان جامعه خود را بهتر کنیم و بتوانیم در برابر این نظام سرکوبگری که برای ما درست کرده‌اند و این میزان ما را دربرابر نظم غالب ترسیم کردند، بایستیم و بتوانیم از شرافت انسان و اصالت آرمان‌های خود دفاع کنیم.

نوبت اول

شرکت ملی صنایع پتروشیمی
شرکت پژوهش و فناوری پتروشیمی
(سهامی خاص)

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله‌ای همراه با ارزیابی کیفی مناقصه گران

شرکت پژوهش و فناوری پتروشیمی در نظر دارد نسبت به برگزاری مناقصه تأمین غذای کارکنان مرکز ماهشهر (ماهیانه حداقل ۳۱۸۰ پرس نهار، ۷۵۰ پرس شام، ۷۵۰ پرس صبحانه، ۷۵۰ پرس نیمه شب و در ماه مبارک رمضان ۷۵۰ پرس سحر، ۷۵۰ پرس افطاری، ۷۵۰ پرس نیمه‌شب) از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت اقدام کند. (شماره ثبت مناقصه در سامانه ستاد: ۲۰۰۲۰۹۰۲۶۰۰۰۰۱۳) کلیه مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد مناقصه تا ارائه پیشنهاد مناقصه گران و بازگشایی پاکت‌ها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد. به پیشنهادهای واصله خارج از سامانه ستاد ترتیب اثر داده نخواهد شد.

نحوه دریافت اسناد مناقصه: متقاضیان می‌توانند از ساعت ۰۸:۰۰ تاریخ ۱۴۰۲/۰۳/۲۹ تا ساعت ۱۹:۰۰ تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۰۵ منحصرا از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) برای دریافت اسناد اقدام کنند.

مهلت زمانی ارسال پیشنهاد: تا ساعت ۱۹:۰۰ تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۲۰

زمان بازگشایی پاکت‌های ارزیابی کیفی: از ساعت ۰۸:۰۰ تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۲۱

زمان و محل بازگشایی پاکت‌های الف، ب و ج: ساعت ۰۸:۰۰ تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۰۴-تهران-نشانی مناقصه‌گذار

مبلغ برآورد: ۷۵,۶۵۲,۴۳۹,۶۱۷ ریال

نوع و مبلغ تضمین فرآیند ارجاع کار: ۳,۷۸۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال (این ضمانتنامه از تاریخ صدور باید به مدت سه ماه اعتبار داشته باشد و بنا به درخواست کتبی دستگاه مناقصه‌گذار باید به مدت سه ماه دیگر قابل تمدید باشد.)

توضیحات: در این مناقصه، ارائه گواهی‌های تأیید صلاحیت پیمانکاری و گواهی صلاحیت ایمنی از وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی توسط مناقصه‌گران الزامی است.

شرح خدمات و نمونه فرم ارزیابی کیفی روی سایت شرکت به آدرس www.npc-rt.ir قابل مشاهده است.

پاکت پیشنهادی مناقصه‌گری گشوده خواهد شد که حدنصاب امتیاز ارزیابی کیفی (۶۰ امتیاز) را کسب کند.

لازم است مناقصه‌گران اصل مدارک پاکت الف (تضمین فرآیند ارجاع کار) خود را تا قبل از جلسه بازگشایی پاکت‌های ارزیابی کیفی به آدرس تهران-میدان ونک-خیابان ملاصدرا-خیابان شیراز جنوبی-کوچه سرو-پلاک ۲۷-دبیرخانه کمیسیون مناقصات ارسال کنند. (تلفن تماس: ۰۲۱-۸۸۶۰۷۰۷۲)

مدت اعتبار پیشنهادات ۹۰ روز از آخرین مهلت امکان تغییر پاکت ج خواهد بود.

چنانچه قبلا عضو سامانه ستاد نشده‌اید، برای انجام مراحل عضویت با شماره‌های: مرکز تماس: ۱۴۵۶-۰۲۱، دفتر ثبت‌نام: ۸۸۹۶۹۷۳۷ و ۸۵۱۹۳۷۶۸ تماس گرفته یا به آدرس اینترنتی سامانه مراجعه شود.

روابط عمومی

کد فراخوان پایگاه اطلاع‌رسانی مناقصات: ۵۳,۱۴۶,۷۲۳

شماره شناسه ۱۵۱۱۵۶۴

نوبت دوم

شرکت گاز استان فارس

فراخوان تجدید مناقصه عمومی شماره K-۰۱-۳۲۴ خرید پمپ و تابلو برق اودرایزر

از کلیه تولیدکنندگان و تامین کنندگان واجد شرایط که دارای استانداردهای مورد تایید مربوط می‌باشند، به منظور شرکت در این مناقصه دعوت به عمل می‌آید.

مناقصه‌گذار: شرکت گاز استان فارس

شماره تلفن واحد مناقصات: ۰۷۱۳۸۱۱۴۰۳۵-۰۷۱۳۸۱۱۴۰۴۵

شماره نمابر: ۰۷۱۳۸۲۴۴۸۳۳ شماره دفتر امور کالا (تاییدیه نمابر): ۰۷۱۳۸۱۱۴۰۱۴

مناقصه‌گذار: شرکت گاز استان فارس

موضوع مناقصه: خرید پمپ و تابلو برق اودرایزر

نوع و مبلغ تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار:

کلیه شرکت‌های متقاضی برای شرکت در مناقصه باید ضمانتنامه معتبر بانکی یا یک یا ترکیبی از تضمین‌های موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ)، (ج)، (چ)، (ح) و (خ) ماده ۴ آیین‌نامه تضمین معاملات دولتی به شماره ۱۲۳۴۰۲ مصوب هیات وزیران مورخ ۹۴/۹/۲۲ و اصلاحیه‌های بعدی آن، به مبلغ ۱,۷۳۷,۴۰۰,۰۰۰ ریال و قابل تمدید به مدت ۳ ماه را به عنوان ضمانتنامه شرکت در فرآیند ارجاع کار ارائه نمایند.

نحوه شرکت در مناقصه، مهلت و محل ارسال مدارک:

شماره فراخوان مناقصه در سامانه ستاد، ۲۰۰۲۰۹۲۵۸۶۰۰۰۰۵۲ می‌باشد. متقاضیان برای شرکت در مناقصه می‌بایست: الف: نامه اعلام آمادگی خود را به این شرکت نمابر نمایند.

ب: برای دریافت اسناد مناقصه، از طریق نشانی اینترنتی https://setadiran.ir (کد فراخوان ۲۰۰۲۰۹۲۵۸۶۰۰۰۰۵۲) به مدت ۷ روز از تاریخ درج آگهی نوبت اول اقدام نموده و اسناد لازم به منظور ارزیابی کیفی، ارزیابی شکلی، پیشنهاد فنی و پیشنهاد مالی را به مدت ۱۴ روز پس از دریافت اسناد و حداکثر تا تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۱۷ در سامانه مذکور بارگذاری نموده و در همین بازه نسبت به ارسال ضمانتنامه شرکت در فرآیند ارجاع کار و سایر مدارک لازم به نشانی شیراز، بلوار استقلال، تقاطع باغ حوض، ساختمان مرکزی شرکت گاز استان فارس، دبیرخانه حراست، کد پستی: ۷۱۷۵۹-۵۷۱۱۱ اقدام نمایند. مناقصه‌گران می‌بایست تا پایان فرآیند مناقصه، به منظور آگاهی از هرگونه تغییر در اسناد مناقصه، زمان گشایش پاکت‌ها و ... سامانه فوق را زیر نظر بگیرند.

ذکر شماره تلفن، شماره نمابر و آدرس یک پست الکترونیک فعال در نامه اعلام آمادگی ضروری است.

در ضمن درصورت وجود هرگونه شکایت نسبت به اجرای قانون برگزاری مناقصات، هیات استانی رسیدگی به شکایات قانون برگزاری مناقصات (مستقر در استانداری فارس)، آماده دریافت شکایات می‌باشد.

تاریخ چاپ نوبت اول: ۱۴۰۲/۰۳/۲۷ - تاریخ چاپ نوبت دوم: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹

شماره شناسه ۱۵۱۱۶۳۸

روابط عمومی شرکت گاز استان فارس